

عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج

کنیه اش ابوالولید است. نیای او جریج برده ام حبیب دختر جبیر بوده است. ام حبیب همسر عبدالعزیز بن عبدالله بن خالد بن أسید بن ابی العیص بن أمیة بوده و بدین سبب جریج از وابستگان او شمرده شده است. عبدالملک بن عبدالعزیز به سال هشتاد هجری که به سال سیل جحاف معروف است متولد شده است و آن سیل در مکه بوده است.^۱

گوید محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد و گفت: * ابن جریج در دوره حکومت سفیان بن معاویه و یک سال پیش از قیام ابراهیم بن عبدالله به بصره آمد.^۲

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت: * از ابن جریج درباره اهمیت خواندن حدیث بر کسی که حدیث می‌کند پرسیدم. گفت: کسی مثل تو از چنین موضوع ساده می‌پرسد، آری مردم درباره اینکه کتاب و صحیفه را در دست گیرند و بگویند به آنچه در آن است حدیث می‌کنم و آن را پیش محدث نخوانده باشند اختلاف نظر دارند و هرگاه آن را بخواند یکسان است.

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة به من گفت که: * ابن جریج مرا گفت که بخشی از احادیث مربوط به اخلاق و سنتها را برای من بنویس. من برای او هزار حدیث نوشتم و پیش او فرستادم نه او آنها را پیش من خواند و نه من آنها را بر او خواندم.

واقدی می‌گفت پس از آن مکرر و در حدیثهای بسیاری از ابن جریج می‌شنیدم که می‌گفت ابوبکر بن ابی سبرة مرا حدیث کرده است.

گوید محمد بن عمر واقدی از گفته عبدالرحمان بن ابی الزناد ما را خبر داد که می‌گفته است: * خود حاضر بودم که ابن جریج پیش هشام بن عروه آمد و گفت: ای ابامندرا! آیا صحیفه‌یی که به فلانی داده‌ای حدیث و گفته خودت می‌باشد؟ هشام گفت: آری. محمد بن عمر واقدی می‌گوید: پس از آن در مواردی فزون از شمار از ابن جریج می‌شنیدم که

۱. این محدث در بیشتر متون به «ابن جریج» معروف است.

۲. قیام و خروج ابراهیم به سال یکصد و چهل و پنج هجری بوده است.

می‌گفت هشام بن عروه ما را حدیث کرد.^۱
ابن جریر می‌گوید: * به شهری کهن رفتم و برای آنان گنجینه دانش را نثار کردم،
یعنی به یمن.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید: * ابن جریر در دهه نخست ذیحجه سال یکصد و
پنجاه در هفتاد و شش سالگی درگذشته است. مردی مورد اعتماد و بهرامتی پرحدیث بوده
است.^۲

حنظلة بن ابی سفیان

ابن عبدالرحمان بن صفوان بن امیه بن خلف بن وهب بن حذافة بن جُمح. مادرش حفصة
دختر عمرو بن ابی عقرب از خاندان عُرَیج بن بکر بن عبدمنات بن کنانة است. حنظلة به سال
یکصد و پنجاه و یک به روزگار خلافت ابو جعفر - منصور دوانیقی - درگذشته است.
محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی بوده است.

زکریاء بن اسحاق

می‌گوید عبدالرزاق می‌گفت پدرم مرا گفت: * ملازم خدمت زکریا باش که خود او را پیش
ابن ابی نجیح دارای ارزش و منزلت دیدم. عبدالرزاق می‌گوید: من پیش او که در صحرا
ساکن بود رفتم که گرفتار فراموشی شده بود. به من خبر رسیده است که ابن مبارک پیش
زکریا رفته است و زکریا کتاب خود را به او داده است. زکریا مورد اعتماد و پرحدیث بود.

۱. خوانندگان گرامی توجه می‌فرمایند که منظور این است که لازم نیست حتماً متن حدیث پیش محدث خوانده شود و
تصریح محدث به اینکه فلان کتاب گفته‌های من است کفایت می‌کند.
۲. ملاحظه فرمودید که محمد بن سعد تولد ابن جریر را به سال هشتاد نوشت در این صورت به سال یکصد و پنجاه،
هفتادساله و حداکثر هفتاد و یکساله بوده است نه هفتاد و ششساله.

عبدالعزيز بن ابي رواد

آزاد کرده و وابسته مغیره بن مهلب بن ابي صُفرة عتکی بوده است. گوید احمد بن محمد ازرقی ما را خبر داد و گفت * عبدالعزیز بن ابي رواد به سال یکصد و پنجاه و نه در مکه درگذشت. او را حدیثهایی است. او از پیروان مُرجئه و نامور به نیکی و پارسایی و عبادت بوده است.

سیف بن سلیمان

برخی به او ابن ابي سلیمان گفته‌اند. از آزادکردگان و وابستگان مخزومی‌هاست. پس از سال یکصد و پنجاه هجرت در مکه درگذشته است. مورد اعتماد و پرحدیث بوده است.

طلحة بن عمرو خضرمی

به سال یکصد و پنجاه و دو در مکه درگذشته است. او محدثی پرحدیث ولی بسیار ناتوان و ضعیف بوده است، با این همه گاهی از او روایت کرده‌اند.

نافع بن عمر جُمحی

گوید شهاب بن عباد عبدی ما را خبر داد و گفت * نافع بن عمر جُمحی به سال یکصد و شصت و نه در مکه درگذشت. محدثی مورد اعتماد و کم‌حدیث و در او نقصی بوده است.

عبدالله بن مؤمل مخزومی

شهاب بن عباد ما را خبر داد و گفت * عبدالله بن مؤمل در مکه همان سالی که حسین در

منطقه فسخ قیام کرد یا سال پس از آن درگذشت.^۱ محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

سعید بن حسان مخزومی

محدثی کم حدیث بوده است.

عبدالله بن عثمان ابن ابی سلیمان

کم حدیث بوده است.

محمد بن عبدالرحمان

ابن عبدالله بن ابی ربیعة. کم حدیث بوده است.

ابراهیم بن یزید خوزی

آزاد کرده و وابسته عمر بن عبدالعزیز بوده و چون ساکن دره خوز مکه بوده به خوزی مشهور شده است. به سال یکصد و پنجاه و یک در مکه درگذشته است. او را حدیثهایی است و ضعیف بوده است.

رباح بن ابی معروف

کم حدیث بوده است.

۱. جناب حسین بن علی بن حسن بن حسن مجتبی علیه السلام به روزگار حکومت هادی عباسی قیام کرد و در فسخ به روز هشتم ذیحجه سال یکصد و هفتاد تنهید شد. به المجدی، چاپ استاد محترم دکتر احمد مهدوی دامغانی، قم، ۱۴۰۹ ق، ص ۶۶ و ابوالفرج اصفهانی، مناقب الطالبین، نجف، ۱۳۸۵ ق، ص ۲۸۵ مراجعه فرمایید.

عبدالله بن لاحق

ابراهیم بن نافع

عبدالرحمان بن ابی بکر

ابن ابی مُلَیْکَة. او همان کسی است که به او «زوج جبره» هم می‌گویند. او را حدیث‌های سستی است.

سعید بن مُسَلِم

ابن قماذین. کم حدیث بوده است.

حزام بن هشام

ابن خالد اشعری کعبی. در منطقه قدید ساکن بوده است. ابونضیر هاشم بن قاسم و محمد بن عمر واقدی، و عبدالله بن مسلمة بن قعنب و جز ایشان از او روایت کرده‌اند. محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

عبدالوهاب بن مجاهد

ابن جَبْر. از پدر خویش روایت می‌کرده است و در حدیث ضعیف بوده است.

ابن ابی سارة

طبقه پنجم

سفیان بن عیینة

ابن ابی عمران کنیه اش ابو محمد. وابسته خاندان عبدالله بن رؤیبة از تیره بنی هلال بن عامر بن صعصعة است.

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت * سفیان بن عیینة خود به من گفت که به سال یکصد و هفت متولد شده و اصل او از مردم کوفه و پدرش از کارگزاران خالد بن عبدالله قسری بوده است. چون خالد از حکومت عراق برکنار و یوسف بن عمر ثقفی بر آن کارگماشته شده است، یوسف به جستجوی کارگزاران خالد پرداخته و آنان از او گریخته اند. عیینة بن ابی عمران پدر سفیان خود را به مکه رسانده و ساکن آن شهر شده است.

گوید عبدالرحمان بن یونس ما را خبر داد و گفت خودم از سفیان بن عیینة شنیدم که می گفت * نخستین کس که - برای دانش آموزی - با او همنشین شدم عبدالکریم پدر امیه بود و در آن هنگام پانزده ساله بودم و عبدالکریم به سال یکصد و بیست و شش درگذشت. سفیان می گوید * به سال یکصد و شانزده در مراسم حج شرکت کردم و سپس به سال یکصد و بیست حج گزاردم. زهری به همراه پسر هشام خلیفه اموی به مکه و پیش ما آمد، و این به سال یکصد و بیست و سه بود.

زهری به سال یکصد و بیست و چهار از مکه رفت. سفیان می گوید: من در حالی که سعد بن ابراهیم پیش زهری بود از او مسأله یی پرسیدم که مربوط به علم حدیث بود، پاسخ نداد. سعد به زهری گفت: پاسخ این پسر را بده. زهری گفت: آری حق او را بر او عطا خواهم کرد. سفیان می گوید: من در آن هنگام شانزده ساله بودم.

سفیان می گوید: دوبار یکی به سال یکصد و پنجاه و دیگری به سال یکصد و پنجاه و دو به یمن رفتم و معمر هنوز زنده بود و ثوری یک سال پیش از من رفته بود.

محمد بن سعد می گوید حسن بن عمران بن عیینة بن ابی عمران که برادرزاده سفیان است مرا خبر داد و گفت * در آخرین حجی که عمویم گزارد و به سال یکصد و نود و هفت بود همراهش بودم. در عرفات پس از آنکه نماز گزارد آن گاه روی تشک خود دراز

کشید و گفت: هفتاد سال پیایی در عرفات بوده‌ام و همه ساله به پیشگاه خدا عرض کرده‌ام بارخدا یا این وقوف مرا در این جایگاه آخرین بار قرار مده و اینک از بسیاری تقاضای خود در این باره از حق تعالی آزرم دارم. گوید: چون بازگشت به روز شنبه اول ماه رجب سال یکصد و نود و هشت در مکه درگذشت و در منطقه حجون به خاک سپرده شد. سفیان محدثی مورد اعتماد و بسیار استوار و حجت در حدیث و پرحدیث بود و به هنگام مرگ نود و یک سال داشت.

داود بن عبدالرحمان عطار

محمد بن سعد گوید احمد بن محمد بن ولید ازرقی مکی ما را خبر داد و گفت: * عبدالرحمان پدر داود عطار از مردم شام و مسیحی بود و طبابت می‌کرد. به مکه آمد و در آن شهر ساکن شد و برای او پسرنی متولد شد که مسلمان شدند. او به فرزندان خود نوشتن و قرآن و فقه می‌آموخت و با خاندان جُبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبدمناف دوستی و بستگی داشت. داود به سال صد هجرت زاده شد. پدرش عبدالرحمان - برای طبابت - کنار مناره طرف صفا می‌نشست، و چون جای نشستن او بسیار به مسجد و صدای اذان نزدیک بود به کفر او مثل می‌زدند و می‌گفتند فلان کس از عبدالرحمان کافرتر است.^۱ به ویژه که پسرنش همگی پسندیده سیرت و مسلمان بودند. عبدالرحمان آنان را در کارهای جوانمردی آزاد می‌گذاشت و ایشان را بر ادب و پیوستگی با نیکوکاران مسلمان تشویق می‌کرد. داود بن عبدالرحمان در مکه به سال یکصد و هفتاد و چهار درگذشت و مردی پرحدیث بود.

زنجی

نامش مُسلم و پسر خالد بن سعید بن جرجة و از مردم شام بوده است. او آزاد کرده و وابسته خاندان سفیان بن عبدالاسد مخزومی بود و گفته شده است این ارتباط آزادی نبوده و فقط

۱. مثل «اکفر من عبدالرحمان» در مجمع الامثال میدانی و فوائد اللؤلؤ شیخ ابراهیم حنفی نیامده است.

وابستگی بوده است.

گوید ابوبکر محمد بن ابی مرّة مکی ما را خبر داد و گفت * مسلم بن خالد بسیار سپید پوست و چهره اش سرخ و سپید بود و زنجی لقبی است که در کودکی به او داده بودند.^۱
گوید احمد بن محمد بن ولید ازرقی ما را خبر داد و گفت * زنجی بن خالد، فقیهی پارسا بود که روزه دهر می گرفت - روزی روزه می داشت و روزی روزه می گشود. و کنیه اش ابو خالد بود و به سال یکصد و هشتاد به روزگار حکومت هارون درگذشت. مردی پرحدیث و با این حال در احادیث پر غلط و اشتباه بود. با آنکه از لحاظ قوای جسمی بسیار نیرومند بود ولی اشتباه و خطا می کرد و داود عطار در حدیث از او برتر بود.

محمد بن عمران

حجیبی. کم حدیث بوده است.

محمد بن عثمان

مخزومی. کم حدیث بوده است.

یحیی بن سلیم طائفی

او ساکن مکه شده و تا هنگام مرگ در آن شهر مانده است و پوستها را برای فروش آماده می کرده است. از اسماعیل بن کثیر و عبدالله بن عثمان بن خثیم روایت می کرده است. محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است.

۱. نامگذاری برعکس، همان گونه که به سیاه پوست کافور می گفته اند «برعکس نهند نام زنگی کافور».

فُضَيْلُ بْنُ عِيَاضِ تَمِيمِي

او از خاندان یربوع و دارای کنیه ابو علی بوده است. در ایورد خراسان زاده شده و در بزرگی به کوفه آمده است. از منصور بن معتمر و جز او حدیث شنیده و سپس پارسایی برگزیده و به مکه رفته است. و تا هنگام مرگ خود که در آغاز سال یکصد و هشتاد و هفت به روزگار حکومت هارون اتفاق افتاده در همان شهر بوده است. محدثی مورد اعتماد و استوار و فاضل و عبادت پیشه و سخت پارسا و پرحدیث بوده است.^۱

عبدالله بن رجاء

کنیه اش ابو عمران و محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است. عبدالله بن رجاء لنگ بوده و اصل او از بصره است. او به مکه کوچیده و تا هنگام مرگ در آن شهر بوده است.

بشر بن سَری

عبدالمجید بن عبدالعزیز

ابن ابی رواد. کنیه اش ابو عبدالحمید بوده است. محدثی پرحدیث ولی ضعیف و معتقد به مرجئه بوده است.

عبدالله بن حارث مخزومی

۱. تولد فضیل به سال یکصد و پنج هجری بوده است. شافعی زاز شاگردان او دانسته اند، به الاعلام زرکلی مراجعه فرمایند.

حمزة بن حارث

ابن عمیر. محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

ابو عبدالرحمان مَقْرِي

نامش عبدالله و نام پدرش یزید بوده است. در ماه رجب سال دویست و سیزده در مکه درگذشته و اصل او از بصره و محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده است.

عثمان بن الیمان

ابن هارون. کنیه اش ابو عمرو بوده و به روز اول دهه نخست ذیحجه سال دویست و دوازده در مکه درگذشته است و او را حدیثهایی بوده است.

مؤمل بن اسماعیل

محدثی مورد اعتماد و پر اشتباه است.

علاء بن عبدالجبار عطار

از مردم بصره بوده که به مکه کوچیده است. او پر حدیث بوده است.

سعید بن منصور

کنیه اش ابو عثمان بوده و به سال دویست و بیست و هفت درگذشته است.

احمد بن محمد

ابن ولید ازرقی، محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده است.

عبدالله بن زبیر

حُمَیدی مکی، از خاندان اسد بن عبدالعزی بن قصی بوده است و شاگرد و همنشین و راوی اصلی آثار سفیان بن عیینه است. او در ماه ربیع‌الاول سال دویست و نوزده در مکه در گذشته است. محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده است.

نام یاران حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم که ساکن طائف بوده‌اند

عُزوة بن مسعود

ابن مُعْتَب بن مالک بن کعب بن عمرو بن سعد بن عَوْف بن ثقیف که این ثقیف همان قسی پسر منبه بن بکر بن هوازن بن منصور بن عکرمه بن خصفه بن قیس بن عیلان بن مُضَر است. کنیه عروة، ابو یعفر و مادرش سبیه دختر عبد شمس بن عبد مناف بن قُصی است.

گوید محمد بن عمر واقدی از گفته عبدالله بن یحیی به نقل تنی چند از اهل علم ما را خبر داد که گفته‌اند: هنگامی که پیامبر (ص) مردم طائف را محاصره کرد، عروة بن مسعود در طائف نبود و به جُرَش^۱ رفته بود تا چگونگی ساختن گردونه و منجنیق را فرا گیرد. عروه که پس از بازگشت پیامبر (ص) به طائف باز آمد خدای متعال گرایش به اسلام را بر دلش افکند و به ماه ربیع الاول سال نهم هجرت به مدینه و حضور پیامبر (ص) آمد و اسلام آورد. رسول خدا (ص) از اسلام آوردن او شاد شد. عروه نخست به خانه ابوبکر صدیق منزل کرد ولی مغیره بن شعبه او را رها نکرد تا سرانجام او را به خانه خویش منتقل ساخت.

عروه پس از آن از پیامبر (ص) اجازه خواست تا پیش قوم خود برگردد و آنان را به مسلمانی فرا خواند. رسول خدا فرمود: در این صورت آنان تو را خواهند کشت. عروه گفت: آنان اگر مرا خوابیده ببینند برای بیدار کردنم را نخواهند داشت و از مدینه بیرون آمد و پنج روزه به طائف رسید. شامگاه بود که به خانه خود رفت. ثقیفیان پیش او آمدند و با درود جاهلی بر او درود گفتند. عروه آن کار را بر ایشان زشت شمرد و گفت: بر شما باد به سلام دادن که درود بهشتیان است. آنان عروه را آزار و دشنام دادند و او بردباری کرد.

۱. جُرَش، از شهرهای ناحیه یمن که در چرم‌سازی شهره بوده است. لطفاً به ترجمه تقویم البلدان، به قلم استاد عبدالمحمد آیتی، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ ش، ص ۱۳۱ مراجعه فرمایید.

ایشان چون از پیش او بیرون شدند درباره کشتن او رایزنی کردند. چون سپیده دمید عروہ بر فراز غرفه خانه خویش رفت و اذان گفت. ثقیفیان از هرسو پیش آمدند و مردی از خاندان مالک به نام اوس بن عوف تیری بر او زد که به رگ دست او خورد و خون ریزی بند نیامد. در این هنگام غیلان بن سلمة و کنانة بن عبدیاللیل و حکم بن عمرو و سران همپیمانان جامه جنگ پوشیدند و سلاح برگرفتند و جمع شدند و گفتند همگان تا پای مرگ ایستادگی می کنیم مگر اینکه ده تن از سران خاندان مالک را بکشیم و خون ایشان را بریزیم. عروہ بن مسعود چون کار ایشان را بدید گفت: درباره خون من با یکدیگر جنگ و کشتار مکنید. من خون خویش را به صاحب اصلی آن پیشکش می دهم تا بدین گونه میان شما را اصلاح کنم. و این کرامت و شهادتی است که خدای متعال با آن مرا گرامی داشته و به من ارزانی فرموده است. و گواهی می دهم که محمد (ص) پیامبر خدا مرا آگاه ساخت که شما می کشیدم. آن گاه خویشاوندان خویش را فراخواند و گفت: چون مردم مرا کنار شهیدانی که همراه رسول خدا بوده اند و پیش از کوچیدن آن حضرت شهید و به خاک سپرده شده اند به خاک سپارید. چون درگذشت او را کنار ایشان به خاک سپاردند. و همینکه خبر کشته شدن او به آگهی پیامبر (ص) رسید فرمود: مثل عروہ چون صاحب یاسین است که قوم خود را به خدا فراخواند و ایشان او را کشتند.^۱

ابوملّیح بن عروہ

ابن مسعود بن معتب بن مالک.

گوید: چون عروہ بن مسعود کشته شد، پسرش ابوملّیح و برادرزاده اش قارب بن اسود بن مسعود به مردم طائف گفتند: اینک که عروہ را کشتید هرگز در هیچ کاری با شما هماهنگ نخواهیم بود و سپس هردو به حضور پیامبر پیوستند و اسلام آوردند. رسول خدا به آنان فرمود: هرکرا می خواهید به دوستی و پیوستگی برگزینید. گفتند: خدا و پیامبرش را برمی گزینیم. رسول خدا فرمود: و دایی خود ابوسفیان بن حرب را و با او هم سوگند و همپیمان شوید. آنان چنان کردند و در خانه مغیره بن شعبه منزل گرفتند و چندان در مدینه

۱. موضوع این مؤمن بزرگوار در آیات ۲۵-۱۹ سی و ششمین سوره قرآن مجید (یس) آمده است. لطفاً به تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۹، چاپ مرحوم شعرانی، تهران، ۱۳۸۵ ق، ص ۲۷۰ مراجعه شود.

ماندند تا نمایندگان ثقیف در ماه رمضان سال نهم به مدینه آمدند و اسلام آوردند و با پیامبر عهد و پیمان بستند، و آن دو هم همراه ایشان به طائف بازگشتند. ابوملیح به پیامبر (ص) گفت: ای رسول خدا پدرم در حالی کشته شد که دو بست مثقال طلا وام داشت اگر مصلحت می بینید که آن وام را از محل زرینه ها و زیورهای بتخانه لات پردازید چه خوب است که اقدام کنید. پیامبر فرمود: آری چنین می کنم.

قارب بن اَسُوذ

ابن مسعود بن معتب بن مالک. برادرزاده عروه است. هنگامی که ابوملیح پسر عروه درباره پرداخت وام پدر خود با رسول خدا (ص) سخن گفت، قارب گفت: ای رسول خدا! وام پدرم اسود بن مسعود را هم پرداخت کن، که او هم وامی همانند وام عروه دارد و از اموال بتخانه آن را پرداز. پیامبر فرمود: «اسود در حال کفر مرده است». قارب گفت: آن وام بر عهده من افتاده است و از من مطالبه می کنند. لطفاً به پاس خویشاوندی و نزدیکی پرداخت فرمای. رسول خدا فرمود: در این صورت انجام می دهم و وام عروه و اسود را از اموال بتخانه پرداخت فرمود.

حَکَمُ بن عمرو

ابن وهب بن معتب بن مالک. او از کسانی بود که همراه نمایندگان ثقیف به حضور پیامبر آمدند و اسلام آوردند.

غیلان بن سلمة

ابن معتب بن مالک بن کعب بن عمرو بن سعد بن عوف بن ثقیف. مادر سلمة بن معتب، کُتَّة دختر کُسیرة بن ثماله از قبیله ازد است. برادر مادری سلمة، اوس بن ربیعة بن معتب است که این دو پسران کُنه اند و منسوب به مادر خویش اند. غیلان بن سلمة شاعر بود. او پیش خسرو ایران رفته و از او خواسته بود برای او در

طائف دژی بسازد و او هم پذیرفته بود و دژی ساخته بود. پس از آن که اسلام آمد غیلان مسلمان شد و ده همسر داشت. پیامبر (ص) او را فرمود: «چهارتن از آنان را برگزین و از بقیه دوری کن». غیلان گفت: آنان پیش من بودند و نمی دانستند کدامیک در نظرم محبوب تر و برگزیده تر است و امروز از این موضوع آگاه می شوند. او چهارتن از آنان را برگزید. به کسانی که می خواست بمانند می گفت پیش بیا و هر کدام را نمی خواست می گفت پشت کن کنار برو. بدین گونه چهار زن از آنان را برگزید و از دیگران دوری گزید.

ولید بن مُسَلِّم از گفته ابن لهیعة، از یزید بن ابی حیب، از عروة بن غیلان بن سلمه، از گفته پدرش نقل می کند که می گفته است: «نافع برده غیلان بن سلمه بود که به مدینه و حضور پیامبر (ص) گریخت و مسلمان شد و غیلان همچنان مشرک بود. پس از آن غیلان اسلام آورد، و پیامبر (ص) ولای نافع را به او برگرداند.

پسرش، شرحبیل بن غیلان

ابن سلمة بن معتب. او همراه نمایندگان ثقیف بود که به حضور پیامبر (ص) رسیدند. شرحبیل به سال شصت هجرت درگذشت.

عبدیاللیل بن عمرو

ابن عُمیر بن عوف بن عقدة بن غَیْرَة بن عوف بن ثقیف. او سالار نمایندگان ثقیف بود که به حضور پیامبر (ص) رسیدند و مسلمان شدند. عبدیاللیل هم سن و سال عروة بن مسعود بوده است.

پسرش، کنانة بن عبدیاللیل

ابن عمرو بن عُمیر بن عقدة بن عوف. مردی شریف بود و همراه نمایندگان ثقیف اسلام آورد.

حارث بن کلدۀ

ابن عمرو بن عِلاج که نام اصلی علاج عُمیر و پسر ابی سلمة بن عبدالعزّی بن غَیْرة بن عوف بن ثقیف بوده است. حارث پزشک عرب بوده و پیامبر (ص) هرکس را که بیمار بوده فرمان می‌داده است پیش او برود و از بیماری خود از او بپرسد. سمیة مادر زیاد کنیز حارث بن کلدۀ بوده است.

پسرش، نافع بن حارث

ابن کلدۀ. کنیه‌اش ابو عبدالله است. او همان کسی است که به بصره کوچیده و به پرورش اسب پرداخته است.

علاء بن جاریة

ابن عبدالله بن ابی سلمة بن عبدالعزّی بن غَیْرة بن عوف بن ثقیف. همپیمان بنی زهره است.

عثمان بن ابی العاص

ابن بشر بن عبدالله بن عثمان بن ابان بن یسار بن مالک بن حُطَیْط بن جشم بن ثقیف. عثمان بن ابی العاص همراه نمایندگان ثقیف به حضور پیامبر (ص) آمده است و چون از همگان کوچکتر بود او را کنار باروبنه خویش نهادند که اموال ایشان را مواظبت کند. و چون آنان از پیش رسول خدا باز آمدند و به سبب گرمای سخت نیمروز به خواب و استراحت پرداختند، عثمان بن ابی العاص به محضر پیامبر رفت و پیش از آنان پوشیده مسلمان شد و آن کار را از آنان پوشیده داشت. او آغاز به پرسیدن احکام دین از پیامبر کرد و خواست که برای او قرآن تلاوت فرماید و چند سوره را از زبان آن حضرت فراگرفت. او هرگاه رسول خدا را خفته می‌یافت — به ایشان دسترسی نداشت — پیش ابوبکر و ابی بن کعب

می رفت و از آن دو احکام را می پرسید و خواهش می کرد برایش قرآن بخوانند و چنان شد که پیامبر (ص) او را دوست می داشت و کوشش او را می ستود. هنگامی که نمایندگان ثقیف اسلام آوردند و رسول خدا (ص) برای آنان عهدنامه صادر فرمود و آهنگ بازگشت به سرزمین خود کردند گفتند: ای رسول خدا! مردی از ما را به فرماندهی ما برگمار. و پیامبر که دروذهای خدا بر او باد به سبب علاقه مندی که از عثمان بن ابی العاص به اسلام دیده بود او را که از همگان کوچکتر بود به امیری برگماشت.

عثمان بن ابی العاص می گوید: واپسین فرمانی که رسول خدا به من فرمود این بود که مؤذنی برای خود برگزین که بر اذان گفتن خود مزد نگیرد و چون بر قوم خود پیشنمازی کردی رعایت ناتوان ترشان را داشته باش و هرگاه برای خود و به تنهایی نماز گزاردی هرگونه خواهی بگزار.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از عبدالله بن عبدالرحمان بن یعلی بن کعب ثقفی، از عبدالله بن حکم ما را خبر داد که می گفته است خود از عثمان بن ابی العاص شنیده که می گفته است * رسول خدا مرا بر طائف گماشت و آخرین سفارشی که فرمود این بود که با مردم نماز را مختصر و سبک بگزار.

گوید ابوالولید هشام طیالسی، از زائده، از عبدالله بن عثمان بن خثیم ما را خبر داد که می گفته است داود بن ابی عاصم، از عثمان بن ابی العاص برای من حدیث کرد که می گفته است * هنگامی که پیامبر (ص) مرا به امارت طائف گماشت واپسین سخنی که مرا فرمود این بود که نماز را با مردم مختصر و سبک بگزار حتی اگر در میقات و وقوف بودی. پس از فاتحه سوره هایی مانند اقرء و امثال آن را بخوان.^۱

گوید محمد بن عمر واقدی، از محمد بن صالح، از موسی بن عمران بن مناح ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که رسول خدا (ص) رحلت فرمود کارگزار آن حضرت بر طائف عثمان بن ابی العاص بود.

گوید موسی بن اسماعیل، از گفته ابو هلال، از قتاده، از مطرف ما را خبر داد که * کنیه عثمان بن ابی العاص، ابو عبدالله بوده است.

محمد بن عمر واقدی می گوید * عثمان بن ابی العاص تا هنگام رحلت حضرت

۱. مکرر گفته ام که اینگونه اخبار نمی تواند ملاک عمل قرار گیرد، زیرا طبقات کتاب فقهی نیست.

ختمی مرتبت و تمام خلافت ابوبکر و بخشی از خلافت عمر همچنان حاکم طائف بود. هنگامی که عمر می خواست بر بحرین حاکم بگمارد عثمان بن ابی العاص را به او پیشنهاد کردند و نام بردند. گفت: او امیری است که رسول خدا (ص) منصوبش فرموده است و من او را از طائف برکنار نمی سازم. گفتند: ای امیر مؤمنان! او را فرمان بده هرکرا خود دوست می دارد و می خواهد به جانشینی خود بگمارد و تو برای حکومت بحرین از او یاری بخواه، در این صورت چنان است که او را عزل نکرده ای. گفت: آری، کار درستی است. برای عثمان بن ابی العاص نوشت که هرکرا دوست می داری بر منطقات بگمار و خود پیش من بیا. او برادرش حکم بن ابی العاص را به طائف گماشت و خود پیش عمر آمد و عمر او را به حکومت بحرین گماشت. عثمان بن ابی العاص پس از برکناری از حکومت بحرین خود و افراد خانواده اش به بصره آمدند و آن جا محترم و شریف شدند. محل و جویی که در بصره به شط عثمان مشهور است منسوب به اوست.

برادرش، حکم بن ابی العاص

ابن بشر بن عبد دهمان. اندکی افتخار صحابی بودن پیامبر (ص) را داشته است.

اوس بن عوف ثقفی

از افراد خاندان مالک است. او همان کسی است که به عروه بن مسعود ثقفی تیر زد و او را کشت.

اوس پس از آن همراه نمایندگان ثقیف به حضور رسول خدا (ص) آمد و اسلام آورد و پیش از آنکه پیامبر (ص) با ثقیف پیمان بندد اوس از ابوملیح پسر عروه و از قارب بن اسود - برادرزاده عروه - بیم داشت که او را بکشند و از این موضوع به ابوبکر شکایت کرد. ابوبکر آن دو را از تعرض نسبت به او بازداشت و گفت: مگر شما مسلمان نیستید؟ گفتند: مسلمانیم. ابوبکر گفت: پس چگونه می خواهید کینه تویزهای روزگار شرک را انجام دهید. اوس مردی است که اینک برای مسلمان شدن آماده است و او را پناه و زینهار است و اگر مسلمان شده باشد خونس بر شما حرام بود و آنان را به یکدیگر نزدیک ساخته

و دست یکدیگر را فشردند و از اوس دست برداشتند. اوس بن عوف به سال پنجاه و نهم هجرت درگذشت.

اوس بن حذیفة ثقفی

گوید ضحاک بن مخلد و فضل بن دکین و ابو عامر عبدالملک بن عمرو و محمد بن عبدالله اسدی همگی از گفته عبدالله بن عبدالرحمان ثقفی ما را خبر دادند که می گفته است عثمان بن عبدالله بن اوس و به گفته فضل بن دکین و محمد بن عبدالله و ابو عامر، او از قول پدر بزرگش اوس بن حذیفة، و به گفته ضحاک بن مخلد از گفته عمویش عمرو بن اوس، از پدرش اوس^۱ نقل می کرده که اوس می گفته است: * همراه نمایندگان ثقیف به حضور رسول خدا (ص) آمدم. تیره احلافی ها خود در خانه مغیره بن شعبه فرود آمدند و پیامبر (ص) تیره ملاکی ها را در خیمه خود منزل داد. گوید: شبها پس از نماز عشاء پیامبر (ص) پیش ایشان می آمده و ایستاده با آنان گفتگو می فرموده است و به سبب خستگی از ایستادن گاه بر این پا و گاه بر آن پا تکیه می داده است و بیشترین گفتگوها درباره شکایت از مردم مکه و قریش بوده و می فرموده است: پیروزی در جنگ به نوبت بود گاه به سود ما و گاه به زیان ما. گوید: شبی آن حضرت نیامد. چون او را دیدیم پرسیدیم چه چیزی مانع آمدن دیشب بود؟ فرمود: تنی چند از جن ناگاه پیش من آمدند و مقداری هم از حزب قرآنم باقی مانده بود که نخوانده بودم و خوش نداشتم پیش از خواندن آن از مسجد بیرون آیم. محمد بن عبدالله اسدی در پی حدیث خود می گوید: چون آن شب را به صبح آوردیم به یاران آن حضرت گفتیم پیامبر (ص) برای ما نقل فرمود که تنی چند از جن به حضورش آمده اند و حزبی از قرآن بر عهده ایشان باقی مانده و به تلاوت آن پرداخته اند. شما قرآن را چگونه به حزب تقسیم می کنید؟ گفتند: به سه یا پنج یا هفت یا نه یا یازده یا سیزده سوره و حزب مفضل از سوره «قاف» به سوره های بعدی است.^۲

۱. ملاحظه می کنید که این احتیاط در چگونگی نقل حدیث تا چه اندازه متن و ترجمه را پیچیده می کند ولی به هر حال نشانی از اهتمام در نقل صحیح حدیث است.

۲. این روایت از لحاظ نشان دادن تنظیم و نگارش قرآن مجید به روزگار حضرت ختمی مرتبت در خور توجه است. ابن اثیر هم در نهایت ذیل لغت حزب و لغت طرا حدیث اوس بن حذیفة را آورده است.

یوسف بن غرق از گفته عبدالله بن عبدالرحمان طائفی، از گفته عبدربه بن حکم و عثمان بن عبدالله و آن دو، از اوس بن حذیفه ما را خبر داد که می گفته است: * هفتاد مرد که گروهی از احلاف و گروهی از بنی مالک بودیم - برای رفتن به حضور پیامبر (ص) - از طائف بیرون آمدیم. احلافی ها^۱ در خانه مغیره بن شعبه منزل کردند و ما را رسول خدا (ص) در خیمه خود که میان خانه آن حضرت و مسجد بود منزل دادند. و سپس مطالب حدیث گذشته را گفته است.

محمد بن عمر واقدی می گوید: اوس بن حذیفه در شبهای جنگ حره در گذشته است.

اوس بن اوس ثقفی

گوید عبیدالله بن موسی و محمد بن عبدالله اسدی هردو از سفیان، و فضل بن دکین، از ابو خباب، همگی از عبدالله بن عیسی، از یحیی بن حارث، از ابوالاشعث صنعانی، از اوس بن اوس ثقفی ما را خبر دادند که * رسول خدا فرموده اند - به نقل سفیان - یا از رسول خدا شنیده است - به نقل ابو خباب که چون روز جمعه فرا می رسد هر کس غسل کند و خود را خوشبوی سازد یا هر کس که هم غسل کند و هم وضو بگیرد و شتابان به مسجد آید که از آغاز خطبه حضور داشته باشد و نزدیک امام بنشیند و خاموش به خطبه گوش دهد، در برابر هر گامی که برداشته است برای او پاداش یک سال روزه و شب زنده داری است.^۲

گوید ابوالولید هشام و ابو عامر عبدالملک بن عمرو هردو ما را خبر دادند و گفتند شعبه از نعمان بن سالم برای ما نقل کرد که می گفته است از مردی که اوس بن اوس پدر بزرگ او بود شنیدم که می گفت * پدر بزرگم در حالی که در نماز بود به من اشاره کرد که نعلین های او را به او بدهم. چنان کردم و او در آنها نماز گزارد و گفت: پیامبر (ص) را دیدم که با نعلین نماز می گزاردند.

گوید فضل بن دکین ما را خبر داد و گفت قیس بن ربیع، از عمیر بن عبدالله خثعمی،

۱. ابن اثیر در النهایه، ج ۱، ص ۴۲۵ می نویسد احلاف یعنی قبایل عبدالدار و جُمح و مخزوم و عدی و کعب و سهم که با یکدیگر همپیمان و هم سوگند بودند.

۲. با توجه به توضیح ابن اثیر در النهایه ذیل کلمات غسل و بکر ترجمه شد.

از عبدالملک بن مغیره طائفی، از اوس بن اوس یا اویس بن اوس برای ما حدیث کرد که می‌گفته است: * نیمه‌یی از ماه را مقیم محضر پیامبر بودم و آن حضرت را دیدم که در نعلین خود نماز می‌گزارد. و نیز دیدم که آب دهان خویش را گاه به سوی راست و گاه به سوی چپ می‌انداخت.

محمد بن سعد می‌گوید: آن شخص اوس بن اوس بوده است و شعبه نام او را درست ضبط کرده است و بدان‌گونه که قیس بن ربیع شک کرده او دچار شک نشده است.

حارث بن عبدالله بن اوس ثقفی

گوید عفان بن مسلم و یحیی بن حماد هر دو از ابو عوانه، از یعلی بن عطاء، از ولید بن عبدالرحمان، از حارث بن عبدالله بن اوس ثقفی ما را خبر دادند که می‌گفته است: * از عمر بن خطاب درباره زنی که پیش از تمام کردن اعمال حج و بیرون آمدن از مکه حیض شود پرسیدم. گفت: باید طواف بر کعبه آخرین کاری باشد که انجام می‌دهد. گوید حارث گفت: رسول خدا هم همین‌گونه فرمودند. عمر به او گفت: دستهایت بی برکت باد، چیزی را از من می‌پرسی و سپس از رسول خدا هم می‌پرسی که بینی من خلاف نگفته باشم.

محمد بن سعد می‌گوید ابو غسان مالک بن اسماعیل نهدی هم این حدیث را برای ما نقل کرد و در نام راوی اصلی گرفتار خطا شد و گفت عبدالسلام بن حرب از حجّاج، از عبدالملک، از عبدالرحمان بن بیلمانی، از عمرو بن اوس، از عبدالله بن حارث بن اوس برای ما حدیث کرد که می‌گفته است: * شنیدم که رسول خدا می‌فرمود: هر کس که حج یا عمره می‌گزارد باید آخرین کار او طواف کعبه باشد.^۱

محمد بن سعد می‌گوید راوی اصلی همان حارث بن عبدالله بن اوس است. همان‌گونه که ابو عوانه از گفته یعلی بن عطاء نقل و حفظ کرده است.

۱. لابد منظور طواف وداع است که مستحب مؤکد است.

حارث بن اویس ثقفی

افتخار مصاحبت پیامبر را داشته و از آن حضرت روایت کرده است.

شرید بن سُوید ثقفی

گوید عفان بن مُسلم، از گفته همام، از قتاده، از عمرو بن شعیب، از شرید بن سُوید ما را خبر داد که می‌گفته است: «پیامبر فرمودند: همسایه خانه از دیگری به خانه سزاوارتر است.^۱ گوید: این شرید پدر ابو عمرو است. و پیامبر (ص) او را پشت سر خویش سوار کرد و از او خواست از اشعار امیه بن ابی‌الصلت بخواند. او می‌گوید: من شروع به خواندن اشعار امیه کردم. و پیامبر می‌فرمودند: نزدیک بوده است که مسلمان شود. شرید بن سوید به روزگار خلافت یزید بن معاویه درگذشت.

نُمَیر بن خَرِثَة ثقفی

همراه نمایندگان ثقیف بود که به حضور پیامبر آمدند.

سفیان بن عبدالله ثقفی

به حکومت طائف رسیده و همراه نمایندگان ثقیف بوده است که به حضور پیامبر آمده‌اند.

حَکَم بن سفیان ثقفی

۱. آیا در مورد خرید و فروش است؟ چیزی نظیر حق شفعه؟

ابوزهیر بن معاذ ثقفی

او موضوع سخنرانی حضرت ختمی مرتبت را برای ایشان در منطقه نبأ طائف حدیث کرده است. و پسرش ابوبکر آن را از او نقل و روایت کرده است.

کردم بن سفیان ثقفی

گوید محمد بن عمر واقدی، از گفته ابن جرّیج ما را خبر داد که گفته است: * کردم بن سفیان ثقفی به حضور پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا! من نذر کرده‌ام که ده شتر از اموال خود را در بوانه^۱ بکشم. پیامبر فرمودند: هنگامی که این نذر را کردی در خود گرایشی به کارهای دوره جاهلی داشتی؟ گفت: ای رسول خدا به خدا سوگند نه. فرمودند: برو و آنها را نحر کن.

وهب بن خویلد بن ظوئلم

ابن عوف بن عقدة بن غیرة بن عوف بن ثقیف. اسلام آورد و با پیامبر (ص) مصاحبت داشت و در زندگی حضرت ختمی مرتبت درگذشت. درباره میراث او بنی غیرة با یکدیگر ستیز کردند و داوری به پیش پیامبر (ص) بردند و آن حضرت میراث او را به وهب بن امیه بن ابی الصلت بخشیدند.

وهب بن أمیة

ابن ابی الصلت بن ربیعة بن عوف بن عقدة بن غیرة بن عوف بن ثقیف. او مسلمان شد و با پیامبر (ص) مصاحبت داشت. پدرش امیه بن ابی الصلت شاعر است.^۲

۱. نام تپه سنگی و پشته‌یی در ینبع و نزدیک دریای سرخ که گویا پیش از اسلام بتخانه داشته است. به معجم البلدان یا قوت حموی، چاپ مصر، ج ۳، ۱۹۰۶ میلادی، ص ۳۰۰ مراجعه فرمایید.

۲. از شاعران قرن هفتم میلادی و معاصر با پیامبر (ص) که خود پیشگویی ظهور آن حضرت را می‌کرد و سپس از رشک

ابو محجن بن حبيب

ابن عمرو بن عمير بن عوف بن عقدة بن غيرة بن عوف بن ثقيف. شاعر بود و او را احاديثي است.^۱

حکم بن حزن کُلفی

از خاندان کلفة بن عوف بن نصر بن معاوية بن بکر بن هوازن است.

گويد سعيد بن منصور ما را خبر داد و گفت شهاب بن خراش بن حوشب، از گفته شبيب بن زريق طائفي براي ما حديث کرد که مي گفته است * کنار مردی به نام حکم بن حزن کلفی که مدتی افتخار مصاحبت پیامبر(ص) را داشته است نشستم و او گفت: من نفر هفتم از یک گروه هفت نفری یا نفر نهم از یک گروه نه نفری بودم که به حضور رسول خدا رفتیم. برای ما اجازه ورود خواسته شد و پیش ایشان رفتیم و گفتیم: ای رسول خدا به حضورت رسیده ایم که برای ما دعای خیر فرمایی و درباره ما دستوری بده. آن حضرت ما را منزل داد و مقرر داشت مقداری خرما به ما داده شود و زندگی در آن روزگار ساده و بی تشریفات بود. ما چند روزی در مدینه ماندیم و در نماز جمعه همراه پیامبر(ص) شرکت کردیم. آن حضرت درحالی که بر کمان یا عصایی تکیه داده بود ایستاده خطبه خواند، نخست خدا را ستود و ستایش کرد آن هم با واژگانی ساده و فرخنده و پسندیده و زیبا و سپس فرمود: ای مردم! شما هرگز توان انجام همه چیزهایی را که به آن فرمان داده می شوید ندارید. پایداری کنید و پرهیزگاری پیشه سازید و بر شما مژده باد.

→

اسلام نیاورد و بر کفر درگذشت. دیوان او به سال ۱۹۳۷ در بیروت منتشر شده است، به ابن قتیبه، الشعر والشعراء، چاپ بیروت، ۱۹۶۹، ص ۳۶۹ مراجعه شود.

۱. ابو محجن از شاعران ثقیف که مسلمان شد و در جنگ قادسیه شرکت داشت. با این همه شیفته شراب بود. دیوانش در قاهره بدون تاریخ چاپ و منتشر شده است. به الشعر والشعراء، همان چاپ، ص ۳۳۶ مراجعه شود.

زُفر بن حُرثان

ابن حارث بن حرثان بن ذکوان بن کلفة بن عوف بن نصر بن معاویة بن بکر بن هوازن. به حضور پیامبر (ص) آمد و اسلام آورد.

مُضَرَس بن سفیان

ابن حفاجة بن نابغة بن عَثْر بن حَبِيب بن وائلة بن دُهْمَان بن نصر بن معاویة بن بکر بن هوازن. به حضور پیامبر آمد و اسلام آورد و همراه آن حضرت در جنگ حنین شرکت کرد. عباس بن مرداس در شعر خود از او نام برده است.

یزید بن اَسود عامری

از بنی سواة است.^۱

گوید یزید بن هارون، از گفته هشام، از یعلی بن عطاء، از جابر بن یزید بن اسود سوائی، از پدرش، همچنین ابوداود سلیمان طیالسی، از شعبه، از یعلی بن عطاء از جابر بن یزید بن اسود سوائی، از پدرش ما را خبر دادند که می‌گفته است: * در حجة الوداع در مسجد منی نماز صبح را با پیامبر (ص) گزاردیم. چون نماز تمام شد، رسول خدا به سوی دو مردی که نماز نگزارده بودند نگریست و فرمود: آن دو را پیش من بیاورید. آنان را درحالی که می‌لرزیدند آوردند. پیامبر از آن دو پرسیدند چه چیز شما را از نماز گزاردن با ما بازداشت؟ گفتند: ای رسول خدا ما در جایگاه خود و کنار بارهایمان نماز گزاردیم. فرمود: هرگاه به مسجد آمدید و امام نماز جماعت می‌گزارد همراهش نماز بگزارید که برای شما نافله خواهد بود - جبران‌کننده کاستی‌های نمازهایتان است.

۱. با آنکه در متن سواة آمده است (هم در چاپ بریل و هم در چاپ بیروت و هم در چاپ عبدالقادر عطاء، ولی در نهایت‌الارب قلقشندی به صورت سواة و در جمهره انساب‌العرب به صورت سواة آمده است و ظاهراً سخن ابن حزم در جمهره صحیح است و نسبت به آن هم سوائی است.